



شاعری از بندر دَیْر

گفتگو

با علی هوشمند



پرتوان گام زده و با قوت جاده‌های
پشت سرش را کوبیده است.
علی هوشمند در میان همسالانش
از هوشیاری و آگاهی فوق‌العاده‌ای
برخوردار است. همین هوشمندی در
کنار همت و پشتکار تحسین‌برانگیزش،
با تمام سختی‌ها و مشکلات راه، او را
توان و استقامت بخشیده است. دمی
به گفتگو با این شاعر جوان و نجیب
جنوبی می‌نشینیم.

فروتنی و نجابت و کم‌رویی دست
به دست هم داده‌اند تا نشستن پای
درددهای علی هوشمند را سخت‌تر
کنند. او بی‌سر و صدا و بی‌ادعا در
یکی از دورافتاده‌ترین شهرستانهای کشور
— بندر دَیْر — که بسیاری نامی از آن
نشنیده‌اند، زندگی و شعر را به
صمیمانه‌ترین صورت ممکن گره زده
است. گرچه هنوز تا قلّه، راه درازی
در پیش دارد، اما تا اینجای راه را



■ معمولاً نقطه آغاز این مصاحبه‌ها

معرفی کوتاه شاعر از زبان خود اوست. چندان هم بی‌مناسبت نیست که ما پیش از هر سؤالی، به همین ترتیب صحبت را شروع کنیم.

□ به شهادت شناسنامه رنگ و رو رفته‌ای که ۲۱ یا ۲۲ سال از عمر آن می‌گذرد، در بهار سال ۴۶ در یکی از دورافتاده‌ترین توابع استان بوشهر به دنیا آمده‌ام. از کودکی سایه درد و رنج را بر سر دل همیشه تنهای خود احساس کرده‌ام. از همان سال اول ابتدایی که بر اثر بازی و سهل‌انگاریهای کودکانه، استخوان رانم شکست و دو سال را در خانه‌نشینی و درد و خلوت تنهایی گذراندم، با گوشه‌گیری و خجالتی بودن مانوس شدم. همه این کوچک‌های خاک‌کی قدیمی؛ این نخلستانهایی که بر اثر بی‌آبی، در عطش له‌له می‌زنند و از بین می‌روند، یادآور خاطرات تلخ و شیرین کودکی من‌اند. این کوچک‌خارهای دلتنگ، این پایگلی‌های شلی، این دریای مهربان که در نقطه‌ای دور با آسمان پیوند می‌خورد، مرا می‌شناسند. من پابه پای دوبیتی‌های فایز و مفتون بزرگ شده‌ام؛ وقتی که پدر خدایا مرزم آنها را در نوای شروه «دُرنگه» می‌کرد. من با لالایی‌های

ساده بومی خوابم می‌برد، وقتی که مادرم تمام دلتنگیهایش را در آنها زمزمه می‌کرد. من با بوی نفس دریا، با آوازهای جاشوان خسته و جسور، در آن شرجی نفس‌گیر بزرگ شده‌ام. شبها کنار ساحل، آسمان آن قدر به زمین نزدیک می‌شد که به آسانی می‌توانستی دامنی از آن ستاره‌های مهربان را بچینی و برای دخترک همسایه که در انتظار پدر، چشم به دریا دوخته بود، هدیه ببری.

اوایل دهه پنجاه مصادف بود با آغاز کودکی من. در جنوب آن روزگار، فقر و محرومیت از در و دیوار این کوره‌ده‌های دلتنگ می‌بارید. با چشم خود شاهد بودی که چگونه یک بیماری ساده، کودک همسایه‌ات را از بین می‌برد، یا زن همسایه با درد زایمان می‌مرد. همکلامی‌هایت همه بر اثر عدم رعایت بهداشت، کچل بودند. زندگی با آن شرایط در آن روزگار، شاید به مراتب از زندگی در جنوب جهنم هم بدتر بود. بی‌آبی و تنگ‌چشمی آسمان، گندمزارها را خاکستر می‌کرد و عطش، تمام گنجشکهای تشنه را روانه گورستانهای متروک می‌نمود. من نخستین «دُرنگه»‌هایم را در آن روزها سرودم. یک نفر در عالم خواب یا بیداری نمی‌دانم - دستی به روی شانه‌ام زد و

فرهنگی شهرستان دورافتاده‌ای مانند «دیر» بدانیم و همین طور دربارهٔ زمینه‌ها و امکاناتی که برای رشد و ارتقاء سطح شعری یک جوان در این منطقه وجود دارد.

□ این شهرستانی که ما در آن روزگار را می‌گذرانیم، یکی از محرومترین شهرستانهای استان محروم بوشهر است. هرچند که گرد و غبار فراموشی و محرومیت، خود مرکز استان را نیز فرا گرفته است.

این طور که بنده به خاطر دارم، در همین دیر ما که آن روزها بخش کوچکی بیش نبود، سالانه چند نمایش خوب به روی صحنه می‌آمد. مردم با دلگرمی خاصی از این گونه برنامه‌ها استقبال می‌کردند متأسفانه بعد از انقلاب، عدهٔ زیادی از همین علاقمندان به هنر و ادبیات، جذب بازار و سفر به کشورهای خلیج شده‌اند.

به طوری که گمرک، تمام استعداد های خلاق و شکوفاتلف کرده است. هم اکنون با توجه به رشد روزافزون جمعیت و گسترش شهر - از سالی به سال دیگر، حتی یک یا دو نمایش خوب به روی صحنه نمی‌رود؛ یک شب شعر سالم و صحیح برگزار نمی‌گردد. تنها کتابخانهٔ شهر، فاقد ساختمان است و تا به حال چند بار از محلی به محل دیگر نقل مکان کرده است. نبود سینما و برنامه‌های فرهنگی

با مهربانی گفت: «شعری بخوان که با او رطل گران توان زد». و من در آن روزهای بی‌آبی که دستهای ناامید به درگاه آسمان بلند شده بود تا شاید فرجی شود و نم‌باران لب عطشناک خاک را تر کند، بعد از نه ماه دوری از دیدار باران، حرفهای دلم را برای باران در قالب شعر ریختم و آن روز چه باران زیبایی باریدن گرفت. آسمان تمام دلنگیهایش را بر زمین فرو فرستاد و من هنوز که هنوز است، شاعرشدم را مدیون آن باران مقدس می‌دانم.

وضعیت تحصیلی من بسیار اسفناک است. هیچ مدرک آبرومندانه‌ای ندارم. به علت گرفتاریهایی که روزگار دامنگیر بعضی از آدمها می‌کند، من هم ناگزیر مدرسه را در دورهٔ راهنمایی بوسیدم و کنار گذاشتم. آخرین مدرک تحصیلی بنده، دوقم راهنمایی است. بعد از ترک تحصیل، مدتی بیکاری کشیدم و آنگاه به شغل‌های گوناگونی از قبیل عملگری، جاشویی، ماهی‌فروشی و بالآخره کار در شرکتی خصوصی روی آوردم. و هم اکنون به لطف پروردگان روزگار را به هر مصیبتی است، می‌گذرانم. بالآخره می‌خواهی زندگی کنی و باید برای به دست آوردن معاش، تلاش کنی.

■ دوست داریم قدری هم دربارهٔ فضای

خود یکی دیگر از راههای موفقیت است - به طور مستمر ادامه داشته باشد. مسئولین نیز می‌توانند با فراهم کردن امکانات ویژه فرهنگی در مراکز محروم، راه را برای شکوفایی این گونه استعدادها و ارتقاء سطح شعری آنان هموار نمایند.

■ در کار بیشتر شاعران جنوب، ویژگیهای اقلیمی و فرهنگی منطقه آنها را می‌توان حس کرد (که البته کاملاً طبیعی و پذیرفتنی است). مثلاً شعر خود شاعری جنوبی است و «نخلستان» و «شروه» و «سنج و دمام» در آن حضوری محسوس دارند. این ویژگی، شعر شما و شاعران دیگر جنوب را از شعر دیگرانی که اهل این خطه نیستند متمایز می‌کند. اما چه چیز شاعران جنوب را از یکدیگر ممتاز می‌سازد؟ آیا شعر این منطقه رو به بکسواختی و مشابهت نمی‌رود؟

□: شعر، وقوف و آگاهی است؛ آگاهی از عمیقترین دردهای اجتماعی. و شعر جنوب، روایت درد و فشارهایی است که طبیعت خشن و لجام گسیخته بر انسان جنوبی وارد می‌کند. شعر جنوب باید در حال و هوای همان فضای ساده جنوب، در میان نخلستانهای انبوه، همدوش باز یاران پیر و خسته در مزارع کار، نفس بکشد. آنچه به شعر جنوب شناسنامه و هویت می‌بخشد، همان نکات مختصری است که به آن اشاره شد. شاعر

دیگر، جوانان را جذب برنامه‌های مبتذل تلویزیون‌های کشورهای عربی کرده است و جوانان این دیار از نعمت دیدن فیلمهای ایرانی بعد از انقلاب محرومند. بنابراین از مسئولین انتظار می‌رود که حداقل در کنار سرمایه‌گذاری‌های قابل توجه در بخش‌های مختلف، من جمله گمرک، بذل محبتی فرموده و اندکی در سالم‌سازی فضای فرهنگی این شهرستانهای دورافتاده هم سکوشند، تا از تلف شدن استعدادهای نوشکفته این سامان جلوگیری شود و خدای نخواستہ فرهنگ مردم این دیار با خطر ابتذال و انحراف مواجه نگردد.

■ با توجه به آنچه که درباره وضعیت فرهنگی بندر دیر گفتید، فکر می‌کنید شاعران شهرستانی چگونه می‌توانند به رشد شعری در خوری نایل شوند؟

□: برای این کار ایجاد یک سازمان یا مؤسسه توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی یا هر ارگان فرهنگی دیگر، برای سازماندهی و زیر پوشش قرار دادن شاعران شهرستانی، امری ضروری است. این ارگان یا مؤسسه می‌تواند با انسجام شاعران شهرستانی، در ارائه آثار و معرفی آنان نقش مهمی به عهده داشته باشد. همچنین می‌شود از این طریق، ارتباط بین شاعران شهرستانی و مرکز نشینها - که

معاصرین، مرحوم سهراب سپهری را باید نام ببرم. همچنین از زبان شعری منوچهر آتشی لذت می‌برم و آن عشق و علاقه هم شاید به این دلیل باشد که همولایتی هستیم و زبان او را خوب می‌فهمم.

■ شما در دایرهٔ وسیعی از قالبهای شعری کار کرده‌اید: رباعی، غزل، دوبیتی، مثنوی، چارپاره، شعرنو و سپید. این تنوع قالبهایی که آزموده‌اید، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

□ معمولاً شعر زایندهٔ حالات گوناگون روحی شاعر است. شعر ناخودآگاه به سراغ شاعر می‌آید و توسط دریافتهای شاعر از زندگی پیرامون خود، نطفه می‌بندد و شکل می‌گیرد و زاده می‌شود. بنابراین یک شاعر خوب هرگز در انتخاب قالب برای شعر خود دخالتی ندارد. انتخاب قالب برای شعر توسط شاعر — به دخالت ارادهٔ پدر و مادری در پسر یا دختر بودن فرزندان — می‌ماند. حرفهای من همیشه، خود قالب مخصوص خود را یافته است. حال، قضاوت اینکه در این قالبها خوش نشسته‌اند یا نه، به عهدهٔ خوانندگان است. و اصلاً شاید تنوع قالبها از وضعیت نابسامان روحی من سرچشمه گرفته است. نمی‌دانم.

■ در شعرهای نو و سپید شما عنایت به قافیه را می‌توان در اولین نگاه تشخیص داد.

جنوب باید بنا به ویژگیهای اقلیمی و فرهنگی و وضعیت جغرافیایی منطقه، دریافتهای خود را از درد و گرفتاریهای که دنیای پیرامونش به آن دچار است، با بیانی صریح و گستاخانه بیان دارد. شعر جنوب، پرخاش است. پرخاش به بی‌عدالتیهای طبیعت خشن و افسار گسیخته. بنابراین شاعری در این راستا موفقتر است که در دریافت این بی‌عدالتیها و ارائهٔ آن، دقیقتر و تیزبین‌تر باشد. برای نمونه می‌توان از «عبدوی جط» منوچهر آتشی، «بانوی نه‌ساله» تیمور ترنج و «برای باران» مرحوم محمدرضا نعمتی نام برد. از شاعران برجستهٔ شعر جنوب می‌توان از منوچهر آتشی و مرحوم محمدرضا نعمتی یاد کرد که از تأثیرگذاری این آخری بر کارهای آتشی نباید غافل بود.

■ آقای هوشمند! شما خود را بیشتر به کدام شاعران دیروز و امروز وامیدار می‌دانید؟

□ به لسان‌الغیب، خواجهٔ شیراز، ارادت زیادی دارم. بیشتر وقتها خلوتم را با حافظ پر می‌کنم و برای درمان دردهایم از او مساعدت می‌گیرم. با آن حضرت تا پاسی از شب بیداریم و عشق می‌کنیم. این روزها مهمانی عزیز به جمع ما پیوسته است: مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی. به او نیز عشق می‌ورزم. از

در حاشیه این مسأله، سؤالی درباره قافیه در شعر سپید، ذهن را به خود مشغول می‌کند. بگذارید از شعر خود شما مثال بزنیم:

شب و روز

در دو سوی

روی در روی

پنجه درآویختند

و شب باوران خون آفتاب را ریختند.

و در جای دیگری این شعر سروده‌اید:

دستی شوم

بذر فاجعه کاشت

و گردباد

خیمه برافراشت

این الگوی استفاده از قافیه را در شعرهای سپید بسیاری از شاعران امروز می‌توانیم ببینیم. حال سؤال این است که آیا این نوع قافیه بیشتر مناسب شعر کلاسیک نیست؟ و آیا به اشکال دیگر نمی‌توان در شعر سپید از قافیه سود جست؟

□ در شعر سپید باید خلاء وزن را با یک نوع موسیقی درونی پر کرد و این مهم ممکن نیست مگر با استفاده از کلمات آهنگین و موسیقی‌دار و کاربرد صحیح قافیه. البته با ستانگرای یا استفاده از واژه‌های آهنگین قدیمی می‌تواند تا حدودی خلاء وزن را در شعر سپید جبران نماید. چنانچه بعضی از شاعران معاصر در استفاده از همین

واژه‌های قدیمی موفق بوده‌اند.

تکه‌ای از شعر سپید مرا مثال زده بودید و الحق هم خوب می‌گرفته‌اید. خود معترفم که در این شعر تا حدودی در کاربرد قافیه ناشیگری صورت گرفته است. من بعدها، پس از سرودن این شعر، به استفاده نابجای این همه قافیه پی برده‌ام چرا که اگر از قافیه در شعر سپید حساب شده استفاده نشود، شعر را از چشم خواهد انداخت و توی ذوق خواننده خواهد زد.

■ شاید بتوان گفت در راه شاعران جوان، دو گردنه سخت قرار دارد: نخستین گردنه، ارتفاعات دور از دسترس مضامین نو و زنده و امروزی است. شاعران جوان در ابتدا باید بر این گردنه فایق شوند و خود را از سلطه مضامین تکراری و کهنه و رنگ و رو رفته، خلاص کنند و به فضای شعری در خور شعر امروز دست یابند.

دومین گردنه، راه صعب و پریچ و خم دستیابی به زبانی یکدست، هموار و بی‌دست‌انداز است. با گذشتن از این گردنه، شاعر بر ابزار کار خود که «زبان» است به خوبی مسلط می‌شود و دشت وسیع و بکر و حاصلخیزی را مقابل خود می‌بیند که هر چقدر در آن بذر بپاشد، می‌تواند خوشه‌های پر بار آن را برداشت کند.

از تجربه خود درباره چگونگی پشت سر گذاشتن این گردنه‌ها و سرعشر به مقصد

پیشرفت و تعالی او را هموار سازد، تقویت روحیه نقدپذیری است که متأسفانه هیچ کدام از ما دیگر تحمل این یکی را نداریم. من در این گوشه دورافتاده، از هیچ شروع کرده‌ام و متأسفانه هنوز هم در پیچ همان هیچ می‌لنگم. هر آنچه که به قدر بضاعت خود نیز دارم، مدیون الطاف دوستانی است که گاه گاهی به نقد و بررسی کارهایم می‌پردازند. شاعر تنها از این راه می‌تواند به کم و کیف اثر خود پی ببرد و آنگاه درصدد رفع عیوب و آفات آن کار برآید.

■ بسیاری معتقدند در حال حاضر ما در یک دوره رکود شعری به سر می‌بریم و در این وضعیت، حادثه‌ای در عرصه شعر رخ نمی‌دهد. آیا شما هم این رکود را حس می‌کنید؟ در این میان وضعیت شعر هنرستان خودتان را چگونه می‌بینید؟

□ شما اگر اندکی در شعر دهه اخیر تأمل داشته باشید، با سه جریان یا سه حرکت متفاوت شعری برخورد می‌کنید. نخستین جریان شعری، حرکت شعری آن دسته از شاعرانی است که سالها قبل از انقلاب، کار خود را در این وادی آغاز نموده‌اند و به خلق آثار قابل توجهی پرداخته‌اند. اگرچه این جریان تا حدودی در این دهه فعال بوده است، اما آثار آنها در این سالها، نسبت به آثاری

رسیدن صحبت کنید.

□ شاعر امروز باید بر این امر واقف باشد که دیگر روزگار استفاده از واژه‌های کهنه و فسیل شده و مضامین تکراری سپری شده است. شاعر امروز باید نگاه تازه‌تری به دنیای پیرامونش داشته باشد. اگر دیروز شاعری زلف دراز یار را به راه طولانی چین تشبیه می‌کرد، دیگر درصدد تقلید از این مضمون کهنه برنیاید. امروز دیگر ضرورتی ندارد که از همان مضامین کهنه در شعر خود استفاده کنیم. زیرا شاعر امروز می‌تواند با مدد صنعت و پیشرفت علم، صبحانه را در فرودگاه مهرآباد تهران صرف کند و شام را در رستوران فرودگاه بین‌المللی پکن. بنابراین شاعر باید از تقلید و استفاده از این گونه مضامین و تصاویر تکراری جداً خودداری کند. با دقت و نگاهی تیزبین، به کشف مضامین نامکشوفی دست یازد که تا حال هیچ شاعری به آن دسترسی نداشته است. یکی از مسائلی که شاعری را از شاعر دیگر جدا می‌سازد، همین مسأله زبان است. هر شاعری باید زبان خاص خود را داشته باشد و به آن پای بند باشد. و این مهم، ممکن نیست مگر با غور و تفحص در زبان شعری دیگران.

یکی دیگر از راههایی که می‌تواند شاعر را سریعتر به مقصد برساند و راه

مطابقتی با شعر ناب و واقعی ندارد مسلماً این شعرها جایی در دل خواننده شعرشناس باز نمی‌کنند. کسانی که چاپ این گونه شعرها زیر نظر آنان است، باید توجه داشته باشند که برای دستیابی به قله‌های شعر معاصر، تنها احساس خالی کافی نیست. بی‌تردید چاپ این گونه کارهای مست و معرفی آن به عنوان نماینده شعر انقلاب، در آینده صدمات جبران‌ناپذیری بر پیکره شعر انقلاب وارد خواهد ساخت و باعث رکود و به ابتذال کشیدن شعر انقلاب خواهد شد.

جریان سوم، سالمترین و پویاترین جریان شعر امروز است. شعری که اگر به این صورت جریان پیدا کند، در آینده شاهد صعود آن به قله‌های پرخطر شعر معاصر دنیا خواهیم بود. این را بدون تعصب و اغراق عرض می‌کنم. شاعرانی که در این راستا گام برمی‌دارند، خود از علمداران شعر انقلاب بوده‌اند. شعر آنها سنگر به سنگر، پایه‌پای رزمندگان دلیر، تفنگ به دوش گرفته است و بر قلب دشمن پورش برده است و حماسه‌ایثار رزمندگان را با زیباترین شکل ممکن، بر نابلوی نفیس شعر ارائه داده است. شاعران این جریان، در مزارع کار و کوشش با دردهای طبقه مستضعف جامعه شریک بوده‌اند و روایتگر دردهای این

که قبل از انقلاب سروده‌اند، به مراتب ضعیف‌تر و مست‌تر است. در دهه اخیر، هیچ حادثه‌ای در روند شعری این آقایان رخ نداده است. هیچ اثر مهمی از آنان ارائه نشده است. لایه‌لای آنچه که در اینجا و آنجا توسط خود آنها و مقلدینشان به چاپ رسیده است، جز یک سری گنگ‌گویی‌هایی که تقلیدی از هایکوهای ژاپنی است، چیز دیگری به چشم نمی‌خورد. حرکت یا جریان دوم، شعر آن‌دسته از شاعرانی است که با احساسی قابل ستایش، در جهت اهداف انقلاب و دستاوردهای آن حرکت می‌کنند، اما متأسفانه این حرکت پر از پریشانگویی‌های ناشی از عدم آگاهی به شعر معاصر و چشم‌اندازهای آن است. شعر این جریان، شعری مرده و بی‌تحریک است. فاقد هرگونه تازگی و جوانی است. شعر آنها از تکنیکی که یک شعر خوب باید از آن برخوردار باشد، تهی است. عدم آگاهی آنها از فراز و نشیب شعر معاصر، باعث شده است که در مرداب تکرار و ابتذال دست و پا بزنند. ارائه آثار عجیب‌الخلقه توسط بعضی از این عزیزان، همه دلسوزان ادبیات انقلاب را دچار نگرانی فوق‌العاده‌ای کرده است. امروز شعرهای زیادی در گوشه و کنار مطبوعات مشاهده می‌شود که هیچ

مشاهده می‌شود. در گذشته نیز رونق داشته. هم اکنون نیز جریان دارد و خواهد داشت. شاعرانی به سرقت مضامین شعر دیگران و رونویسی از کار شاعران دیگر می‌پردازند که خود از سر عجز و ناتوانی، در خلق آثار بدیع و کشف مضامین نو، ناتوان می‌باشند. رونویسی‌های آنها به جای خود، اما سؤال در اینجا است که چرا بعضی از مؤسسه‌ها و انتشاراتی‌های معتبر فرهنگی به این بی‌در و پیکری دامن می‌زنند؟ به راستی هدف از چاپ رنگین بعضی از این مجموعه‌های شعری — که فاقد ارزش ادبی اند — توسط بعضی از این مراکز چیست؟ آیا چاپ این گونه آثار بی‌در و پیکر به نام شعر انقلاب، شعر انقلاب را با خطری جدی روبه‌رو نخواهد کرد؟ من از این آقایان سؤال می‌کنم، چه عیبی دارد!

عزیزان شده‌اند. شاعرانی که تمام استخوان بودنشان، لحظه‌های ساده سرودنشان درد می‌کند. بازوان حس شاعرانه‌شان به طرق مختلف زخم خورده است. شاعرانی که همراه با تعهد، تکنیکی قوی در آثارشان موج می‌زند. دیگر ما با داشتن هنرمندانی چون حسن حسینی، قیصر امین‌پور، ثابت محمودی، ساعد باقری، محمدرضا عبدالملکیان، محمدرضا محمدی نیکو و دیگر عزیزانی که در اینجا اسمشان به خاطر من نیست، هیچ رکودی در شعر انقلاب حس نمی‌کنیم. تمام خلاءهای ناشی از آثار جریان دوم را این عزیزان با ارائه آثار برتر، پر کرده‌اند. شاعران هم نسل من نیز خوشبختانه نسبت به غولهای ادبیات قبل از انقلاب، به مراتب قویتر و سالمتر شعرهایشان را ارائه می‌دهند، شعر این عزیزان هم اکنون در فضایی معطر و سالم نفس می‌کشد.

■ این روزها رونویسی از شعرهای دیگران خیلی رونق پیدا کرده است. به علاوه به نظر می‌رسد در شعر، نوعی بی‌در و پیکری راه پیدا کرده و هر چیزی به اسم شعر چاپ می‌شود. فکر می‌کنید علت در چیست؟

□ رونویسی از شعرهای دیگران — به طوری که در بعضی از آثار قدما